

کثرت‌گرایی (پلورالیسم) نوین

نوشته پیترو ف. دراگر

ترجمه محمدرضا عسکری

کارشناس سازمان مالی ایران خودرو

E-mail: M-R-asgari @ Yahoo.Com

چکیده: نویسنده در این مقاله ضمن طرح ضرورت نیاز جوامع به کثرت‌گرایی (پلورالیسم) معتقد است که رهبران همه نهادها باید یاد بگیرند که رهبرانی آنسوی دیوارهای نهاد خود باشند، آنها باید یاد بگیرند که رهبران جامعه شوند. در این رابطه کثرت‌گرایی نوین به دنبال مسئولیت مدنی آنها در قبال جامعه است. نویسنده در ادامه تاریخچه‌ای از گذشته کثرت‌گرایی ارائه می‌دهد و معتقد است که این کثرت‌گرایی مؤسساتی با انواع اندازه‌ها، ارزشها، رسالتها و ساختارهای مختلف جامعه را می‌سازند. در کثرت‌گرایی باید رهبران هر نهاد و هر بخش قبول کنند که دو مسئولیت دارند؛ آنها مسئول عملکرد نهاد خویش هستند و همچنین مسئول جامعه هستند. این رهبران نیاز به تعهد و سخت‌کوشی فراوان دارند. در کثرت‌گرایی هر نهادی مستقل (خودگردان) است و باید مانند اعضای یک ارکستر در کنار جمع نقش خود را ایفا کند.

کلید واژه‌ها: کثرت‌گرایی، متمرکز، مسئولیت مدنی، استقلال (خودمختاری)

مقدمه

خاص دارند. البته، این اولین جامعه کثرت‌گرا در تاریخ نیست. اما تمامی جوامع کثرت‌گرای اولیه از بین رفتند زیرا هیچ کس مصالح عمومی را پاس نداشت. آنها غرق در جوامع بودند اما نتوانستند آنها را حفظ کنند، تا چه برسد به اینکه به خلق

جامعه در همه کشورهای توسعه یافته کثرت‌گرا شده است و روز به روز هم کثرت‌گراتر می‌شود. این جامعه به نهادهای مختلفی تقسیم می‌شود که هر کدام کم و بیش خودمختارند، نیازمند، رهبری و مدیریت خاص خود هستند و هر کدام وظیفه‌ای

و نیمه خودمختار بسیاری ظهور کرد: سیاسی، مذهبی، اقتصادی، صنایع دستی و غیره. دانشگاه قرون وسطایی به وجود آمد که خودمختار بود و قانون خاص خود را داشت. اما شهرهای آزادی هم وجود داشت که شهرهای چند ملیتی اقتصاد قرون وسطی بودند. اتحادیه‌های صنفی صنعتگران وجود داشت و از احکام عمده خودمختاری کلیسا خبری نبود.

زمین‌داران بسیاری، از ملاک کوچک گرفته تا دوکهای بزرگ، وجود داشت که همگی وابسته بودند. بعد از آنها اسقفهای خودمختار بودند که به ظاهر از پاپ در روم و شاهزاده محلی حمایت می‌کردند. کثرت‌گرایی قرون وسطی، در اوج خود، در اروپای غربی و شمالی، باید شامل هزاران نهاد خودمختار، از ملاک کوچک تا زمین‌داران بزرگ، از صنعتگران کوچک و دانشگاههای محلی کوچک تا طبقات مذهبی چند ملیتی بوده باشد. هر کدام از این نهادهای کثرت‌گرا فقط به رفاه خود و مهمتر از آن به کسب قدرت برای خود می‌اندیشید. هیچ کدام کاری به جامعه آن سوی دیوارهای ملک خود نداشت.

دولت‌مردان و فیلسوفان سیاسی در قرون وسطی تلاش کردند دوباره جامعه را بازآفرینی کنند. این مسئله در اوایل قرن سیزدهم یکی از دلمشغولیهای اصلی بزرگترین فیلسوف قرون وسطی یعنی سنت توماس آکویناس بود. دانته بزرگترین شاعر قرون وسطی در اثر قرن سیزدهم خود، زیر عنوان دو مونارکیا، به این موضوع پرداخته است. این دو مطرح می‌کردند که باید دو قلمرو مستقل وجود داشته باشد؛ قلمرو مادی

جوامع دست بزنند. اگر جامعه کثرت‌گرای امروز ما بخواهد به همین سرنوشت دچار نشود رهبران همه نهادها باید یاد بگیرند که رهبرانی آن سوی دیوارها باشند، باید بدانند که هدایت نهاد خود به تنهایی کافی نیست، اگرچه اولین اولویت است. همچنین باید یاد بگیرند که رهبری جامعه را بر عهده بگیرند. در واقع باید یاد بگیرند که جامعه را خلق کنند. این خیلی فراتر از آن چیزی است که ما به عنوان مسئولیت اجتماعی از آن یاد می‌کنیم. معمولاً مسئولیت اجتماعی را به صورت زیر تعریف می‌کنند: در طلب نفع یا انجام وظیفه خود به کسی آسیب نرساندن. کثرت‌گرایی نوین مستلزم یک مسئولیت مدنی است که در قبال جستجوی منافع یا انجام وظیفه خود به جامعه داده می‌شود. در تاریخ سابقه ندارد که رهبران نهادها یک چنین مسئولیت مدنی‌ای داشته باشند، اما خوشبختانه نشانه‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهند رهبران نهادهای ما در همه بخشها نسبت به ضرورت تبدیل شدن به رهبران آن سوی دیوارها آگاهی پیدا می‌کنند.

نظری کوتاه به گذشته

آخرین جامعه کثرت‌گرا در غرب در اوایل قرون وسطی به وجود آمد. امپراتوری روم تلاش کرد دولت واحدی تشکیل دهد که در آن، ضمن حفظ گونه‌گونیهای فرهنگی، قانون رومی و لژیونهای رومی یک نوع یکپارچگی سیاسی در سرتاسر امپراطوری برقرار کنند و در این کار موفق شد. اما پس از فروپاشی امپراطوری روم، این وحدت کاملاً از بین رفت و به جای آن نهادهای خودمختار

تحت حاکمیت امپراتور و قلمرو معنوی تحت سلطه پاپ. اما تا سال ۱۳۰۰ دیگر برای بازآفرینی جامعه خیلی دیر شده بود و آشوب و هرج و مرج همه جا را فراگرفت.

از اوایل قرن چهاردهم و به مدت پانصد سال گرایش ضد کثرت‌گرایی مسلط بود. این گرایش زمینه‌ساز همه نظریه‌های اجتماعی و سیاسی امروزی است که معتقدند فقط یک قدرت، یعنی یک دولت متمرکز، می‌تواند در جامعه وجود داشته باشد. طی پانصد سال دولت‌نهادهای خودمختار کثرت‌گرایی، مثل شهرهای آزاد قرون وسطی و صنعتگران را یا یکی بعد از دیگری سرکوب یا آنها را به نهادهای دولتی تبدیل کرد. این فرض قدرت از اصطلاح حاکمیت^۱ (ساورنیتی) استنباط می‌شود که در اواخر قرن شانزدهم ساخته شد و تا آن زمان در بیشتر اروپا دولت قدرت غالب بود، اگرچه یگانه قدرت نبود. تا پایان جنگهای ناپلئونی، پس از انقلاب فرانسه دیگر نهاد خودمختاری در قساره اروپا وجود نداشت. روحانیون همه جا به خادمان جامعه مدنی تبدیل شده بودند. دانشگاهها همه جا به عنوان نهادهای دولتی فعالیت می‌کردند. تا اواسط ۱۸۰۰ دیگر یک قدرت سازمان یافته یعنی دولت و یک جامعه متشکل از واحدهای منفرد بدون قدرت سیاسی یا اجتماعی وجود داشت. این مسئله هنوز هم نظریه قابل قبول سیاسی و اجتماعی امروز است.

تنها استثنا بر قدرت متمرکز جهانی در جامعه امروزی فقط در دنیای انگلیسی زبان و بخصوص آمریکا وجود داشت. تنوع مذهبی، بخصوص در آمریکا، کثرت‌گرایی را حفظ کرد و از درون آن

دانشگاه مستقل آمریکا، بیمارستان غیر دولتی آمریکا و نظایر آن سر برآورد. اما حتی در آمریکا نیز این گرایش شدیداً به سمت متمرکزسازی پیش می‌رفت که در آن یک نهاد سیاسی، یعنی دولت قدرت انحصاری دارد و خود جامعه از افراد مستقل یا شرکتهای کوچک بدون قدرت تشکیل می‌شود که هر کدام آزادی قابل ملاحظه‌ای دارند. در واقع نظریه پیشرفته اقتصادی، اعم از نظریه کینز یا پس از آن، منکر این مسئله است که این افراد حتی دارای خودمختاری اقتصادی هستند. به نظر می‌آید که رفتار اقتصادی آنها توسط سیاستهای مالی، پولی و مالیاتی دولت تعیین شده باشد.

چنانچه قبلاً گفته شد آمریکا استثنا بود و همه شاهدان خارجی در مورد آن اظهار نظر کردند: مثلاً تا کوپل در سالهای اولیه قرن نوزدهم و لرد برایتس در سالهای پایانی آن. اما حتی در آمریکا این گرایش بیشتر به سمت متمرکزسازی قدرت بود که با کندی و جانسون در سالهای دهه ۶۰ به اوج خود رسید. تا آن زمان ایدئولوژی غالب در آمریکا این بود که دولت می‌تواند و باید عهده‌دار هر گونه مشکل و چالشی در جامعه باشد - نظریه‌ای که دیگر کسی بدان اعتقاد ندارد اما چهل سال پیش در تمام دنیا قابل قبول بود.

گرایش به انحصار کامل قدرت توسط یک نهاد، یعنی دولت، هنوز هم در نیمه اول قرن بیستم حاکم بود. رژیمهای خودکامه، اعم از نازیسم در آلمان و استالینیسیم در اتحاد شوروی، به عنوان آخرین تلاش برای حفظ تمرکز قدرت در یک نهاد مرکزی و ترکیب همه نهادها به صورت ساختار

وسطی سعی می‌شد تا واقعیت کثرت‌گرایی را با تبلیغ وجود دو جنبه متمایز مادی و مذهبی بیان کنند، در نظریه اجتماعی قرون بیستم سعی شده است تا نظریه سیاسی و اجتماعی دولت یگانه با صحبت از دو بخش عمومی دولت و بخش خصوصی کسب و کار تحقق یابد.

اکنون می‌دانیم که دولت نمی‌تواند حلال مشکلات اجتماع باشد. می‌دانیم که تجارت و بازار آزاد نیز نمی‌توانند این کار را انجام دهند. اکنون پذیرفته‌ایم که بخش سومی باید وجود داشته باشد. بخش اجتماعی سازمانهای جامعه. اما ما همچنین می‌دانیم که همه نهادها، بدون توجه به وضعیت حقوقی آنها، باید به طور خودگردان اداره شوند و باید وظایف و رسالت خود را در کانون توجه قرار بدهند. به عبارت دیگر می‌دانیم این که یک دانشگاه خصوصی باشد یا از طریق مالیات اداره شود یا متعلق به ایالت کالیفرنیا باشد چندان مهم نیست. بودجه آن به هر طریقی تأمین شود عملکردش مانند دانشگاههای دیگر است. می‌دانیم که فرقی نمی‌کند بیمارستان یک نهاد غیرانتفاعی باشد یا تحت مالکیت یک شرکت انتفاعی اداره شود. در هر صورت باید مثل یک بیمارستان اداره شود. بنابراین واقعیتی که در آن جوامع امروز اداره می‌شوند خودکثرت‌گرایی در حال رشد است که در آن مؤسساتی با انواع، اندازه‌ها، ارزشها، رسالتها و ساختارهای مختلف جامعه را می‌سازند. اما همچنین می‌دانیم که این بدان معنی است که هیچکس مراقب جامعه نیست. در واقع همان تسمیلات مخربی که منجر به طغیان علیه کثرت‌گرایی در قرن چهاردهم شد امروزه در جوامع

کنترل مرکزی قدرت مشاهده می‌شود. مائو در چین سعی کرد دقیقاً همین کار را برای تخریب قدرت خودمختار اولیه در جامعه چین (خانواده گسترده) انجام دهد.

تا اواسط قرن نوزدهم نظریه سیاسی در اروپا (و در غرب) این بود که رسالتی که ۵۰۰ سال پیش شروع شده به انجام رسیده است. قدرت دولت شدیداً محدود شده بود. اما هیچکس دیگری هم به قدرت نرسید؛ همه نهادهای دارای قدرت یا از بین رفته و یا دولتی شده بودند. درست در همین زمان یک کثرت‌گرایی جدید سر برآورد.

اولین نهاد جدیدی که بخشی از دولت نبود شرکت‌های بزرگ تجاری بود که توسط دو فناوری جدید حمل و نقل و اطلاعات در حوالی سالهای ۱۸۶۰ تا ۱۸۷۰ به منصفه ظهور رسید. این شرکت‌های بزرگ تجاری تحت قیومت دولت نبودند و ناچار بود دارای قدرت و اختیار کافی و عمده باشند. از آن زمان به بعد جامعه امروزی دوباره کاملاً کثرت‌گرا شده است. حتی نهادهایی که از نظر قانونی دولتی هستند اکنون باید خودمختار، خودگردان و دارای قدرت کافی باشند. تنها ۳۰ سال پیش تحصیل در فرانسه کاملاً توسط دولت کنترل می‌شد، به گونه‌ای که وزیر آموزش و پرورش فرانسه در هر لحظه می‌دانست هر آموزگار در هر مدرسه فرانسوی چه چیزی تدریس می‌کند. اکنون حتی مدرسه‌های فرانسوی نیز شدیداً تمرکززدایی شده‌اند. دانشگاههای اروپا با اینکه از نظر قانونی دولتی هستند اما از لحاظ کنترل مسائل پژوهشی، هیئت علمی و نظم و انضباط و مدارک خود کاملاً خودکارند. همان طور که در قرون

توسعه یافته عمل می‌کند. در هر کشور توسعه یافته گروه‌های با منافع مشترک بر روند سیاسی مسلط‌اند و ارزشها، قدرت و سودجویی خود را بر خاص و عام تحمیل می‌کنند. با اینهمه ما به کثرت‌گرایی نیازمندیم.

چرا به کثرت‌گرایی نیازمندیم

دلیل اینکه چرا طی ۱۵۰ سال گذشته نهادهای مختلف یکی پس از دیگری خودمختار شده‌اند ساده است. نهاد متکی بر وظیفه و خودگردان تنها نهادی است که عمل می‌کند. عملکرد مستلزم تمرکز دقیق و شفاف است. نهادهای چند منظوره دارای عملکرد نیستند. پیشرفتهای ۱۵۰ سال گذشته در هر حوزه‌ای حاصل توجه و تمرکز دقیق و ارزشهای خود - محور است. همه نهادهای عمل‌کننده جامعه امروز تخصصی هستند. همه آنها فقط به وظیفه خود می‌پردازند. بیمارستان برای درمان اشخاص مریض و آتش‌نشانی برای جلوگیری و خاموش کردن آتش است. شرکت بازرگانی برای رفع نیازهای اقتصادی است. پیشرفتهای عظیم درباره سلامت عمومی عمدتاً نتیجه تلاش سازمانهای مستقل برای تمرکز بر روی یک بیماری یا بخشی از بدن انسان و نادیده گرفتن هر چیز دیگر است (انجمن سرطان آمریکا، انجمن قلب آمریکا، جامعه شش آمریکا، جامعه سلامت روانی آمریکا و غیره)

هر زمان که نهادی از گستره تمرکز دقیق و تخصصی خود فراتر رود عملکردش متوقف می‌شود. بیمارستانهایی که سعی کرده‌اند، به غیر از مراقبت از بیمار، به آموزش بهداشت و پیشگیری

از بیماری نیز پردازند با شکست جدی مواجه شده‌اند. دلایل زیادی وجود دارد که چرا مدرسه‌های دولتی آمریکا مشکل دارند. اما مطمئناً یک دلیل بارز آن این است که ما سعی کرده‌ایم از مدرسه یک مرکز اصلاح اجتماعی و نژادی بسازیم. در تمام دیگر کشورها از جمله کشورهای که مشکلات جدی اجتماعی خاص خود دارند (مثل فرانسه که جمعیت مهاجر زیادی دارد) مدرسه‌ها تنها به بچه‌ها یاد می‌دهند که بخوانند و هنوز هم در این تلاش موفق هستند. ممکن است این بحث مطرح شود که تأکید حاضر بر «ایجاد ارزش سهامدار» به عنوان تنها رسالت کسب و کار دولتی بسیار محدود است و ممکن است در واقع به شکست خود بینجامد. اما این مسئله منجر به بهبود عملکرد مالی شرکتها فراتر از محدوده‌ای شده است که نسل قبلی امکانپذیر می‌دانست، و بسیار فراتر از گستره‌ای که همین شرکتها هنگام فعالیت برای رسیدن به هدفهای گوناگون به آن دست یافته‌اند، یعنی هنگامی که هدف از اداره شرکتها رسیدن به منافع همه سهامداران (مانند سهامدار، کارمند، مشتری، و غیره) به یکسان است (و من خود متأسفانه برای سالها همین هدف را تبلیغ می‌کردم).

یک پدیده چشمگیر اجتماعی سی سال اخیر در آمریکا، یعنی رشد بی‌رویه «بزرگ کلیساهای» جدید (که اکنون در اروپا نیز رواج یافته‌اند) مبتنی بر نهادهایی است که صرفاً به یک هدف می‌پردازند و آن تقویت معنویت در مریدان کلیساست.

نقطه قوت سازمان امروزین کثرت‌گرا این است که نهادی تک‌هدفی است. این نقطه قوت

نهادهای گسترش مشاغل دوم توسط افراد موفق‌تری که در میان‌سال‌ها مثلاً از مسئول بخش در یک شرکت بزرگ به مسئول کنترل در یک بیمارستان غیرانتفاعی منتقل می‌شوند؛ و گسترش مشاغل موازی توسط اشخاصی که در نیمه دوم زندگی خود در حالی که به کار اصلی خود ادامه می‌دهند مسئولیت و وظیفه مهمی را هم در خارج از آن کار قبول می‌کنند.

اما سواى همه اینها ما نیازمند یک بینش متفاوت هستیم. باید در هر نهاد و در هر بخش رهبرانی را بپذیریم که دو مسئولیت دارند. آنها مسئول عملکرد نهاد خویش هستند و این مستلزم آن است که خود و نهادشان متمرکز و محدود باشند. آنها مسئول جامعه به عنوان یک کل نیز هستند. این مسئولیت مستلزم احساس تعهد است و مستلزم این است که بپذیریم نهادهای دیگر هم ارزشهای متفاوتی دارند. به این ارزشها احترام بگذاریم و آنها را یاد بگیریم. این کار نیازمند سخت‌کوشی است. اما فراتر از همه مستلزم احساس تعهد، اعتقاد راسخ و عشق به مصلحت عام است. بلی، هر نهادی خودمختار است و باید کار خود را انجام دهد درست مثل اعضای یک ارکستر که هر کدام نقش خود را ایفا می‌کنند. اما گروه و جامعه هم وجود دارد و فقط وقتی هر نوازنده با گروه نوازندگان همراه باشد نوای موسیقی به گوش می‌رسد، در غیر این صورت چیزی جز سر و صدا تولید نخواهد شد و این مقاله درباره گروه است.

مراجع

باید حفظ شود. اما در عین حال جامعه هم باید حفظ شود - و در بسیاری موارد باید بازسازی شود.

سؤال‌ای که باید پاسخ داده شود این است که چگونه میان مصالح عام و هدف ویژه نهاد تعادل برقرار شود. اگر نتوانیم به چنین ترکیبی دست یابیم کثرت‌گرایی جدید مطمئناً به سرنوشت همان کثرت‌گرایی قدیمی پانصد سال پیش دچار خواهد شد. این کثرت‌گرایی خود را نابود می‌کند چون جامعه را نابود خواهد کرد. اما اگر در عین حال نهادهای هدف منفرد خود را نادیده بگیرند یا حتی آن را تضعیف کنند، کثرت‌گرایی جدید به خاطر عدم عملکرد خود از بین خواهد رفت.

رهبری در آنسوی دیوارها

می‌دانیم که این یکپارچگی دست‌یافتنی است. در واقع قبلاً بسیاری در این راه موفق شده‌اند. آنچه رهبران همه نهادهای نیازمند آن‌اند این است که مسئولیت رهبری را به آنسوی دیوارها بکشانند. آنها باید نهادهای خود را هدایت کنند تا به عملکرد آنها جامعه عمل ببوشانند. این کار مستلزم تمرکز تک‌ذهنی بر نهاد مورد نظر است. اما در عین حال اعضای نهاد (و نه فقط رهبران) مجبورند مسئولیت جامعه را به آنسوی دیوارهای نهاد خود ببرند.

این یکپارچگی دارای بُعد مالی است: حمایت مالی از سازمانهای خودمختار اجتماعی هم توسط دولت و هم خودکسب و کار. یکپارچگی بُعد عملکرد هم دارد: سازمان شرکا برای انجام تکالیف مشترک در میان انواع مختلف نهادها، بُعد شخصی آن هم چنین است: کار داوطلبانه در سازمانهای اجتماعی توسط اعضای